



بسم الله الرحمن الرحيم

مبادی اجتهاد.....	۲
تأثیرات زمان و مکان.....	۲
انصراف در این مقام.....	۲
تماثیلی از بحث فوق.....	۲
تشریح انصراف خفی.....	۳
لزوم کشف انصرافات خفی.....	۳
محورهای توسعه موضوع.....	۳
تشریح علیت، فحوا و تنقیح مناط در این مقام.....	۴
جمع بندی.....	Error! Bookmark not defined.
اثر تعمق بخشی زمان و مکان.....	۵
تماثیلی در قبال مسأله.....	۵
تبدیل مولویت به ارشادیت.....	۶
خطابات ناظر به عرف زمان.....	۶
مسأله گوهر و صدف.....	۶
تشریح مسأله.....	۶



مبادی اجتهاد

تأثیرات زمان و مکان

بحث در مقدمه دوازدهم در مبادی اجتهاد بود که مربوط به نقش مکان و زمان بود، اما به دلیل اینکه به همین عنوان در دوره‌های متأخر نقل شده است لازم بود بدین صورت مستقلاً بدان پرداخته شود. تاکنون به هفت مورد در این زمینه اشاره شد که چندین مورد باید بدان افزود که ممکن است در برخی از این امور تأملاتی باشد.

همه آنچه ذکر شد بیشتر از مواردی بود که تأثیرات در باب اجتهاد است که از بند چهارم در این رابطه و بندهای سابق فراتر از این امر بود.

انصراف در این مقام

مورد هشتم در قبال انصراف است که مسأله مهم و صعبی در باب اجتهاد است. اما درعین حال انصراف در مقام مخاطب را نمی‌شود منکر شد. این واقعیتی است که در بحث اطلاق و تقيید ملاحظه کرده‌اید.

تماثیلی از بحث فوق

نقش آن، نقش بسیار برجسته است. تحولات زمان و مکان گاهی برای شناخت یک انصراف و در نتیجه تدقیق موضوع که اثر انصراف است، می‌تواند ایفای نقش کند. برای مثال فردی که مالک زمین شد، فضای عمق یا فوق تابعاً جزئی از همان ملک و ارض خواهد بود. در گذشته تحولات استکشافی امروزی نبوده و موضوع ساده تلقی می‌شده است.

اما در امروز دیده شده است که عمق زمینی می‌تواند به چند کیلومتر برسد و در آنجا حتی معدنی باشد. این حالت و فضای جدید ذهن فقیه را آماده برای شکل‌گیری انصرافی می‌کند و فقیه مطمئن می‌شود که اگر در زمان صدور روایت نیز این حالت حاصل می‌شد ذهن عرف به سمت مالکیت آن منابع و معادن نمی‌رفت.



تشریح انصراف خفی

این موارد، انصرافات مخفی در متن است چراکه در آن زمان درک و محل ابتلایی از موضوع نبود. اما باین وجود انصراف تالی، انصرافی مسلم است. حتماً این توجه وجود دارد که ادعای حصول انصراف در این موارد نیست بلکه تعبیر به انصراف نهفته می شود. این موارد متعدد است که تحولات پایه گذار انصرافی می گردد. در اصول در مباحث انصراف از این مطلب بحثی نشده است که باید بدان اضافه گردد.

همچنان که برای عدم انصراف نیز می توان گفت که مسافت شرعی انصرافی به وسایل دیروزی یا امروزی ندارد.

لزوم کشف انصرافات خفی

یکی از مسائل مهم در مقام اجتهاد این است که فقیه بتواند به انصرافات نهفته مورد اطمینان دست یابد که با شواهد متنی و ارتکازات صحیح عرفی می توان بدان دست یافت که در موضوعات مستحدثه به وفور می تواند مورد ابتلاء باشد که در موضوعات اقتصادی نیز متصور است و به شهید مطهری در یادداشت های اقتصادی که به ایشان نسبت داده می شود، مطالبی از این قبیل وجود دارد.

محورهای توسعه موضوع

مسأله هشتم که مرتبط با این بحث است، اما عن علم مستقلاً بیان می گردد این است که؛

این محور در مورد توسعه موضوع است برخلاف انصراف که در رابطه به تضییق آن بود. این مبحث به اثرگذاری زمان و مکان در مورد تنقیح مناط می پردازد که موسع موضوع است. مثلاً در بحث زکات به نقدین یا انعام تعبیر شده است. در اینجا ممکن است کسی قائل شود که این امور موضوع اصلی نیست بلکه موضوع وسایل معاملاتی رایج است.



تشریح علت، فحوا و تنقیح مناط در این مقام

باید توجه داشت که در اینجا سه امر وجود دارد؛ علت، فحوا و تنقیح مناط که این موارد در یک رتبه و خالی از صعوبت نیستند. در مواردی امر دایر مدار علت و حکمت قرار می‌گیرد که این حالت تشخیص علت را دشوار می‌کند. به عنوان مثال در آیه «کَیْ لَا یَكُونُ دَوْلَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْكُمْ»^۱ اگر علت باشد حکم اقتصادی خاصی از آن استفاده خواهد شد که در اجتماع نباید تراکم ثروت صورت بگیرد.

بعد دیگر در قبال تنقیح مناط است که در مواردی که راه رفتن موجب طهارت می‌شود، ممکن است کسی در اینجا ادعا کند که آسفالت را نیز دربر می‌گیرد. در اینجا درواقع موضوع عوض می‌شود؛ یعنی در مقام اجتهاد کشف می‌شود که مثلاً این کلمه موضوع نیست. کما اینکه در دو عدل دیگر نیز بدین گونه است.

جمع بندی

بنابراین در بحث هفتم سخن از انصراف بود که مضیق موضوع است اما در بحث هشتم موضوع محدد است که با سه ابزار می‌توان موضوع را توسعه داد که گاهی در دلیل علت ذکر شود که بحث بیشتری را می‌طلبد که در اینجا معلل مصداق موضوع است. شاخص دوم محواس است که در اصول تکمیل شده نیست و جای بحث بیشتری دارد و شاخص سوم که مرز باریکی با قیاس دارد، تنقیح مناط است و در اینجا می‌خواهد حکم را از موضوعی به موضوع دیگر سرایت دهد که اگر اطمینان نباشد تبدیل به قیاس خواهد شد.

درواقع امر در اینجا دایر بین محذورین است که اگر اطمینان بود باید اخذ گردد و اگر اطمینان نبود نباید مورد اخذ واقع شود. و در هر سه مورد در صورت عدم اطمینان فقیه با نوعی قیاس مواجه است و در همه این موارد امر دایر مدار بین وجوب و حرمت است.



همان‌طور که در قبال انصراف گفته شد، انصراف باید مستبطن باشد، در اینجا نیز بدین صورت است که در هریک از این سه صورت باید استبطانی وجود داشته باشد.

اثر تعمق بخشی زمان و مکان

محور نهم در قبال تعمق بخشی زمان و مکان به معنای دلیل است. گرچه ممکن است در بین آن و موارد سابق تداخلی داشته باشد ولی تفکیک آن اولی است.

تماثیلی در قبال مسأله

اصل این حالت مسلم است و در مباحث فقهی امری مسلم است همانند روایات مربوط به سور توحید، حدید یا حشر که آیاتی در این سور است که باگذشت زمان مشخص می‌شود از این قبیل است. چراکه ابعاد عمیق توحید در اثر تحولات زمان و مکان و شرایط فکری بشر بیشتر گسترش می‌یابد که این مطلب نیازمند کار بیشتری است.

در فقه التریبه گذشت که با کودک باید همانند خود او برخورد کرد که در اشعار فارسی نیز این مضمون وجود دارد و روایات معتبری نیز در این زمینه وجود دارد که؛

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ»^۲.

در روان‌شناسی بحث می‌شود که کودک شدن لازم است درکی از خصوصیات کودکی داشت که نسبت به گذشته این حالت تعمق پیدا کرده است، اما درگذشته این معنی متصور بود که یعنی با کودک بازی کنید و بس. بنابراین نفس واژه درگذر زمان تعمق معنایی آن بیشتر کشف می‌شود. این حالت هم در معارف توحیدی و هم فقهی به نحو کم‌وبیش وجود دارد.

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۲۶، ص: ۴۸۶



تبدیل مولویت به ارشادیت

دهمین محور این است که گاهی تحولات زمان باعث می شود که حکم را از مولویت به سوی ارشادیت می برد. اصل در خطابات شرع بر مولویت بود اما درعین حال برخی خطابات است که از موضع عقلی ارشاد می کند کما اینکه ممکن است ارشاد به احکام عقلایی باشد که در این زمینه ممکن است فرازمانی و یا منحصر به همان عصر بوده است. در قبال دستورات پزشکی در روایات برخی چنین عقیده ای دارند که برای همان زمان و طبق فرآیند در همان زمان فرموده شده است.

خطابات ناظر به عرف زمان

بنابراین مواردی فی الجمله در این قبال وجود دارد و فقیهی خطابات ناظر به عرف زمان را نفی ننموده است. اما در اینکه مصداق آن کم یا زیاد است اختلاف نظر زیادی وجود دارد. البته به این سادگی نمی توان بدین یقین در این باره رسید همان طور که نمی شود اصل آن را انکار نمود و ارشاد نیز دارای چند معنی است که در اینجا مقابل مولوی مدنظر است.

مسأله گوهر و صدف

محور دیگری که در اینجا وجود دارد، بحث گوهر و صدف دین است که بحث مدنظر روشنفکران دین است که برخی از روشنفکران که خود را به دین منسوب می کنند و در مسیحیت وجود دارد، همین بحث است که مقصود هسته و پوسته موجود در شرع است. این حالت هم در احکام و هم در معارف توصیفی وجود دارد.

تشریح مسأله

مواردی که در سابق بیان شد نوعی از گوهر و صدف است، اما این گفتمان غیر از آنچه است که گفته شد چراکه آن ها عقیده دارند هرآن چه که در شریعت گفته شده لایه رویین است و در پشت آن ها ارزش هایی است که آن ها مهم است. در این میان این لایه ها ثابت نیست و با پیشرفت زمان کشف می شود این موارد تنها ابزاری بوده است. این دیدگاه عقیده دارد که زمان و مکان کمک می کند که این موارد پوسته و روش بوده است.



همانند معاملات که آنچه مهم است ارزش‌هایی مثل عدم خیانت است اما ربا و سایر موارد چندان اهمیتی ندارد.